

عقل کاوشگر

این چه حرفیست که من در شان قمر می بینم
اسباب پیدایش را طور دیگر می بینم
مه گر از اصطکاک اجرام آمد به وجود
شق القمر را در بحث مستمر می بینم
قرن ها کردیم خوبان جهان رانشیبه به آن
حال ذات "مشبه به" را مکدر می بینم
چشم را خواندم نرگس، روی اورا بدرمنیر
نیستم نادم، بیدلان را هم نظر می بینم
گر چارمیلیاردسال است از تولد این معشوق
جوانی خود را در مقیاس دیگر می بینم
میلک وی و بلیک هول کرد ایجا صد ها فصول
کشف های خارق دیگر مکرر می بینم
قیامت که باشد مستور و موکول زمان
این انفجارات را چون روز محشر می بینم
صدهزاران نظام و کهکشان هاشد پدید
این ها همه در اصطراب بشری بینم
فاصله ها آمد میان قدیم و عدیم
عقل را کاوشگر هر خشک و ترمی بینم
آنکه بخت مارا میگرد تعیین در خوب و بد
خودش را بازیچه ای دست بشری بینم

فروغ بحث ها افتاد میان متون و فنون
کسان را هنوزمست خواب سحر می بینم

م.ش. فروغ

2014/06/15